

آخرین روزهای غازان خان و بحران در حکومت ایلخانی*

جواد عباسی^۱

چکیده

دوره حکومت غازان خان (۷۰۳-۶۹۴ ق) به جهات گوناگون در تاریخ عصر ایلخانان مغول در ایران اهمیت دارد. مسلمان شدن رسمی او و مغولان ساکن در ایران و تلاش برای انجام یک رشته اصلاحات گسترده در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی از جمله نشانه‌های این اهمیت است که توجه مورخان معاصر او و به دنبال آنها پژوهشگران را به خود جلب کرده‌است. در نتیجه چنین شرایطی است که خاطره‌ای از یک پادشاه با کفایت و دوره‌ای از آرامش و رونق نسبی از این زمان به یادگار مانده‌است. با این حال به نظر می‌رسد ترسیم چنین سیمای پر زرق و برقی از عصر غازانی موجب شده تا حوادث یک سال پایانی فرمانروایی او که از بسیاری جنبه‌ها متفاوت با سال‌های پیش از آن است، کمتر مورد توجه قرار گیرد. در این یک سال غازان خان که به شدت بیمار بود، بسیاری از قابلیت‌های خود را به عنوان فرمانروایی پرتکاپو و مصمم از دست داد و حکومت ایلخانی با تنش‌ها و بحران‌هایی جدی در عرصه‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و مناسبات خارجی مواجه شد. در واقع رویدادهای این یک سال که خود پیامد بعضی از تحولات و سیاست‌های دوره متأخر غازانی بود، بر ساخت و ارکان قدرت پس از مرگ غازان خان تأثیرگذار شد. با چنین فرضی در مقاله حاضر تلاش شده تا با نگاهی دقیق و جزئی‌نگر، رویدادهای یک سال پایانی حکومت غازان خان مورد بازبینی قرار گیرد. برای دستیابی به تحلیلی روشن و گویا در این زمینه، روش مقایسه میان گزارش‌های منابع اعم از متون تاریخ‌نگاری دوره ایلخانی و در مواردی منابع مملوک به کار گرفته شده‌است. یافته اصلی پژوهش نیز ارائه تحلیلی نسبتاً متفاوت از دوره فرمانروایی غازان خان و بویژه واپسین سال آن است مقاله همچنین موضوع مرگ غازان خان را از زاویه‌ای جدید مدنظر قرار داده‌است. موضوعی که البته همچنان می‌تواند با بررسی‌های بیشتری همراه باشد.

واژگان کلیدی: غازان خان، آلافرنگ، رشیدالدین فضل‌الله همدانی، سعدالدین ساوجی، امرای مغول، بحران سیاسی و اقتصادی.

Last Days of Ghazan-Khan and the Crisis in the Ilkhanid Rule

Javad Abbasi²

Abstract

The rule of Ghazan-Khan is one of the crucial reigns during the whole of the Ilkhanid era. His official conversion to Islam which was followed by many Mongols in Iran along with administrative, economic, cultural and social reforms are the main lines of his attempts which have been considered by contemporary historians and also the Ilkhanid researchers. These developments left him as a celebrated and highly capable king who created a relatively peaceful and flourishing period. In spite of this, it seems that in the last year of his rule the situation was different in many aspects. This matter with its details has been neglected in sources and so has remained ambiguous. During this year, Ghazan who was sick seriously lost most of his previous authority; therefore, the Ilkhanid government faced some important challenges and crises. This article is going to illustrate and analyze events in this last stage of Ghazan-Khan's reign and life. To do so, historical records from different sources, including the Ilkhanid and the Mamluk ones, are considered critically and comparatively. Consequently, this study presents a new view over the Ghazan Khans' rule especially in its last year. It also considers Ghazan Khan's death from a different angle.

Keywords: Ghazan-khan, Alafarang, Rashid al-Din, Savoji, Mongol Emirs, Political and Economical Crisis.

^۱ استادیار گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد.
^۲ تاریخ دریافت: ۱۳۸۹ / ۵ / ۱۵ تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹ / ۱۲ / ۷
Assistant professor, Department of History, Ferdowsi University of Mashhad. E-mail: abbasiiran@yahoo.com.

مقدمه

دوره فرمانروایی نه ساله غازان خان (۷۰۳-۶۹۴ ق) برهه‌ای مهم و سرنوشت‌ساز در تاریخ حکومت مغولان بر ایران به‌شمار می‌آید؛ اسلام آوردن رسمی و ماندگار این ایلخان و دیگر مغولان ساکن در ایران، روند گرایش مغولان به فرهنگ ایرانی-اسلامی را شتاب بخشید و قلمرو ایلخانان پس از چند دهه، در مسیر شکوفایی و رونق نسبی قرار گرفت. به رغم آنچه خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی در خصوص اصلاحات غازانی به تفصیل بیان کرده، آنچه از دیگر شواهد نیز به دست می‌آید بر این دلالت دارد که در عصر وی تحولات اداری، اقتصادی و اجتماعی قابل توجهی پدید آمد.^۳ از قدرت مهارگسیخته اشراف و امرای مغول تا حد زیادی کاسته شد، در زمینه مالی مقررات سختگیرانه‌ای وضع گردید و ثبات و امنیت در درون کشور و در مرزها افزایش یافت. پس از مرگ زود هنگام غازان خان در سال ۷۰۳ قمری، اگرچه بنا به وصیت او و تأکید برادر و جانشین وی مقرر شد برنامه اصلاحات همچنان پی‌گیری شود، اما در عمل روزبه‌روز از وسعت و جدیت در این زمینه کاسته شد.^۴ در این میان آنچه که مورخان عصر مغول، از جمله رشیدالدین، کمتر به آن توجه نشان داده‌اند و به تبع آنها، پژوهشگران نیز توجه چندانی به آن نکرده‌اند، تحولاتی است که در یک سال پایانی حکومت غازان خان (۷۰۳-۷۰۲ ق) روی داد و می‌توان آنها را درآمدی بر مسائل بعدی در حکومت ایلخانی دانست. در ادامه این مقاله تلاش خواهد شد تا با بازبینی گزارش‌های منابع، وضع حکومت و قلمرو ایلخانی در این دوره یک ساله مورد بررسی دقیق‌تر قرار گیرد.

تشکیل محکمه رسیدگی به شکست مرج الصفر

حدود یک ماه پس از شکست سپاه ایلخانی از ممالیک در نبرد مرج الصفر (رمضان ۷۰۲ ق / آوریل ۱۳۰۳ م) و درحالی که بازماندگان سپاه مغول به‌تازگی به تبریز بازگشته بودند، غازان خان که به شدت از این شکست متأثر و خشمگین شده بود، محکمه‌ای (یارغو) برای رسیدگی به تقصیرات امرا و سپاهیان در بروز این شکست غیرمنتظره تشکیل داد. خواجه رشیدالدین که شاهد اصلی این رویداد بوده، گزارشی کلی و مبهم از جریان محاکمه و تصمیمات برآمده از آن

۳. جی. آ. بویل، «تاریخ دودمانی و سیاسی ایلخانان»، «تاریخ ایران کمبریج»، ج ۵، ترجمه حسن انوشه (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۶)، ص ۳۷۲؛ منوچهر مرتضوی، مسائل عصر ایلخانان (تهران: آگاه، ۱۳۷۰)، ص ۸۶؛ دیوید مورگان، مغول‌ها، ترجمه عباس مخبر (تهران: مرکز، ۱۳۷۱)، ص ۲۰۳-۲۰۰؛ برتولد اشپولر، تاریخ مغول در ایران، ترجمه محمود میرآفتاب (تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴)، ص ۱۱۰.

۴. مورگان، ص ۲۰۶.

ارائه کرده‌است:

بعد از آن که رایات همایون به شهر اسلام اوجان رسید، دوم روز که دوازدهم ذی‌القعده بود،^۵ آغاز یارغو پرسیدن کردند و هر چند بار یک می‌پرسیدند، چون یارغونامه به محل عرض می‌رسانیدند، پادشاه اسلام دقایقی چند ایراد می‌کرد و دیگر باره از سر می‌پرسیدند و آن دقایق را رعایت می‌کردند. عاقبه‌الامر غره ذی‌الحجه یارغوها تمام شد. آغوتای ترخان پسر چیچک ترخان و طوغان تیمور از قوم منگقوت را به یاسا رسانیدند و آنچه موجب یاساق بزرگ بود، در هر باب به تقدیم پیوست.^۶

احمد تبریزی که شاهنامه تاریخی خود، *شهنشاه‌نامه*، را حدود سه دهه بعد سروده، بازگشت لشکر شکست‌خورده از شام و برخورد خشمگینانه غازان‌خان با امرای لشکر را چنین وصف می‌کند:

یکی روز غازان جهان هنر	به اوجان رسیدند باری دگر
همی جست‌وجو، گفت‌وگویی دراز	به زیر یکی کوه بنشست باز
چو در گل اگر مرد یا باره خفت ^۷	به جنگ‌آوران زبردست گفت
درنگی نکردید و بشتافتید	چرا روی از جنگ برتافتید
اگر خون شود به از این گونه دل	سپه خسته و مانده در آب و گل
نگوید تا ترسش از بهر چیست	چو کس در جهان جاودانه نزیست
فرو بست خورشید تابنده را ^۸	گهی کُشت و گه چوب زد بنده را

خواجه رشیدالدین اشاره‌ای به محاکمه امرای بزرگ و اتهامات و دفاعیات آنها و حتی اتهام دو فرد اعدام‌شده نمی‌کند اما از طولانی شدن روند محاکمه (هجده روز) و تجدیدنظرخواهی‌های مکرر غازان‌خان در این مورد پیداست که ناگفته‌های رشیدالدین بسی بیشتر از گفته‌های اوست. سکوت او در این مورد را می‌توان با توجه به حضور او در دربار و مناسبات نزدیک وی با امرای بزرگ و دیگر ارکان قدرت و ملاحظات ناشی از این مناسبات، توجیه کرد. خواجه نورالدین اژدری

^۵ وصف زمان تشکیل محکمه یا به قول او «قوریلتای» را ششم صفر ذکر کرده‌است که بیش از دو ماه دیرتر از تاریخ ارائه‌شده از سوی رشیدالدین است، نک: فضل‌الله بن عبدالله و صاف الحضرة شیرازی، *تاریخ و صاف الحضرة* (تهران: کتابخانه ابن‌سینا و کتابخانه جعفری تبریزی، ۱۳۳۸)، ص ۴۱۴. این اختلاف میان او و رشیدالدین موجب شده تا اشپولر و بویل هم تاریخ‌های متفاوتی را در این باره ذکر کنند، اشپولر، ص ۱۰۹؛ بویل، ص ۳۷۰.

^۶ رشیدالدین فضل‌الله همدانی، *جامع التواریخ*، تصحیح محمد روشن و مصطفی موسوی، ج ۲ (تهران: البرز، ۱۳۷۳)، ص ۱۳۱۵.

^۷ اشاره به زمین‌گیر شدن سپاه ایلخانی در گل و لای در مرج‌الصفیر، رشیدالدین همدانی، ج ۲، ص ۱۳۱۴.

^۸ احمد تبریزی، *شهنشاه‌نامه*، نسخه خطی شماره ۲۷۸۰ Oc2640r (لندن: کتابخانه بریتانیا، مجموعه اداره شرقی و هند)، ص ۱۲۳a.

که تاریخ منظوم خود یعنی *غازان‌نامه* را براساس نوشته‌ی خواجه رشیدالدین سروده، به همین اندازه هم متعرض موضوع نشده و حتی ذکری از نبرد مرج‌الصفیر نکرده‌است.^۹ برخورد دیگر منابع با این موضوع نیز متفاوت است و از سکوت کامل^{۱۰} تا تأسی به رشیدالدین و به‌ندرت اشاراتی بیشتر را دربرمی‌گیرد. وصاف که گزارش خود را مدتی بعد و در زمانی دورتر از واقعه ثبت کرده‌است، آگاهی‌های بیشتری - اگرچه باز هم ناکافی - به‌دست می‌دهد. به نوشته‌ی او دلیل اعدام دو فرد یادشده (آغوتای ترخان و طوغان تیمور) آن بود که در آغاز نبرد «از روی بددلی پشت داده بودند.»^{۱۱} او همچنین از چوب خوردن همه‌ی امرا «از حامل تا فاخر» خبر می‌دهد و این که حتی امیرچوپان به رغم رشادت در صحنه‌ی نبرد و نوازش اولیه، با اصرار شاهزادگان و بزرگان (آقا و اینی) سه چوب خورد. بر اساس همین روایت امیرمولای نیز از فرماندهی تومان برکنار شد.^{۱۲} احمد تبریزی در *شهنشاه‌نامه* درباره‌ی رفتار با امیرچوپان، و نام نیک او پیش از بازگشت وی از جبهه‌ی نبرد، یاد کرده،^{۱۳} اما پس از اشاره به تنبیه برخی از امرا، درباره‌ی امیرچوپان که اکنون به اردوی ایلخانی در اوجان پیوسته بود، چنین می‌گوید:

به چوپان نگه کرد یکبارگی گهش جامه داد و گهسی بارگی
سر سروران شد خداوند زور به نیروی بازو و سم ستور^{۱۴}

یکی دیگر از محاکمه‌شدگان اصلی که ظاهراً خواجه رشیدالدین به عمد از او یاد نکرده، قتلغ‌شاه مقتدرترین امیر مغول در سال‌های پایانی حکومت *غازان‌خان* و در ضمن دوست نزدیک خواجه بود که به جرم عقب‌نشینی زود هنگام و رها کردن امیرچوپان و بخشی دیگر از سپاه در برابر دشمن، مورد حمله و توهین حاضران در محکمه قرار گرفت و تا مرز اعدام پیش رفت. با این حال

^۹ نورالدین اژدری، *غازان‌نامه منظوم*، به کوشش محمود مدبری (تهران: بنیاد موقوفات افشار، ۱۳۸۱)، ص ۳۱۵ و بعد.

^{۱۰} برای نمونه آقسرائی دو لشکرکشی نخست *غازان‌خان* به شام در سال‌های ۶۹۹ و ۷۰۱ قمری را ذیل عناوین مستقل مورد بحث قرار داده‌است، اما هیچ اشاره‌ای به نبرد مرج‌الصفیر و شکست سپاه ایلخانی در آن نمی‌کند. او اشاره‌ای هم به حوادث پس از آن، از جمله محاکمه و مجازات مقصران و بیماری *غازان* ندارد و پس از چند صفحه توضیح درباره‌ی اوضاع در قلمرو سلجوقیان روم، به ناگاه موضوع مرگ *غازان‌خان* را به میان می‌آورد. بدین ترتیب آقسرائی پا را از دیگر مورخان عصر ایلخانی فراتر گذاشته و درباره‌ی رویدادهای دو سال آخر فرمانروایی *غازان‌خان* (۷۰۳-۷۰۲ ق) سخنی نمی‌گوید، محمود بن محمد آقسرائی، *تاریخ سلاجقه (مسامرة الاخبار و مسایرة الاخیار)*، به اهتمام و تصحیح عثمان توران (تهران، اساطیر، ۱۳۶۲)، ص ۲۹۸-۲۷۱.

^{۱۱} وصاف‌الحضرة شیرازی، ص ۴۱۴.

^{۱۲} همان، ص ۴۱۴؛ محمد بن سید برهان‌الدین میرخواند، *تاریخ روضة‌الصفاء*، ج ۵ (تهران: مرکزی، خیام و پیروز، ۱۳۳۹)، ص ۴۲۰.

^{۱۳} ز چوپان شب و روز گفتند باز/ زبردست یکباره شد سرفراز؛ تبریزی، ص ۱۲۳ا.

^{۱۴} همان، ص ۱۲۳ا.

میانجی‌گری اشراف و بزرگان [و شاید رشیدالدین] موجب نجات جان او گردید.^{۱۵} این در حالی بود که تا پیش از بازگشت امیرچوپان، برخورد غازان با قتلغ‌شاه به گونه‌ای دیگر بود:

به غازان رسانید روی زمین
ز سر تا به پا جامه او را بداد
بیوسید و شد شاه را همنشین
ره سروری نامجو را بداد^{۱۶}

چنین پیداست که پس از بازگشت امیرچوپان به عنوان فرماندهی که بیشترین مقاومت را در برابر دشمن به خرج داده بود، قتلغ‌شاه مقصر اصلی در شکست سپاه ایلخانی شناخته شده و بنابراین در معرض خشم غازان‌خان قرار گرفته بود، اما این موضوع را خواجه رشیدالدین به کلی مسکوت گذاشته‌است. اشاره مورخان مملوک از جمله مقریزی کمک بیشتری به آگاهی از چگونگی برخورد خشم‌آلود غازان با قتلغ‌شاه می‌کند.^{۱۷} با این همه، شدت عمل به کار رفته در محاکمه و مجازات امرا و سپاهیان، دست‌کم درباره برخی از آنها با بخشش‌های سنگین از خزانه جبران شد. اعطای سیصد تومان مسکوک طلا، بیست هزار خلعت، پنجاه کمر مرصع و سیصد کمر زرین از جمله این بخشش‌ها بود.^{۱۸} این بذل و بخشش‌ها و موارد مشابه آنها در ماه‌های بعد، عملاً موجودی خزانه را که در پی اصلاحات غازانی تا حدودی بهبود یافته بود، بر باد داد.

گذشته از جزییات محاکمه و کیفیت مجازات مقصران، آنچه از منظر نوشته حاضر اهمیت بیشتری دارد، کم‌توجهی عمدی منابع به این موضوع و نیز پیامدهای آن برای ارکان قدرت در حکومت ایلخانی است که اخبار و تحولات بعدی گویای آن است. در واقع در پی شکست در شام و محکومیت امرا و سرداران، مناسبات غازان با آنان رو به سردی گذاشت. با توجه به نقش تعیین‌کننده امرا در ساخت قدرت در دوره ایلخانی، این وضعیت موجب تضعیف توان نظامی حکومت از یک سو و بروز بحران‌ها و تنش‌های تازه در ارکان قدرت سیاسی از سوی دیگر می‌گردید. همچنین میان اشراف و امرای مغول و نیروهای قبایلی و سپاه تحت امر هر یک از آنان اختلافات و تنش‌هایی بروز کرد. نمونه‌ای از این موضوع را می‌توان میان امیرچوپان و قتلغ‌شاه دید که اختلاف نظر آنها درباره چگونگی مقابله با دشمن، از عوامل اصلی شکست در جبهه شام بود.^{۱۹} در چنین شرایطی بود که با دچار شدن غازان‌خان به یک بیماری سخت و طولانی، حکومت ایلخانی در معرض

^{۱۵} شیرین بیانی، دین و دولت در ایران عهد مغول، ج ۳ (تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۵)، ص ۱۰۱۳؛ بویل، ص ۳۷۰.

^{۱۶} تبریزی، ص ۱۲۳ا.

^{۱۷} بویل، ص ۳۷۰.

^{۱۸} عباس اقبال آشتیانی، تاریخ مغول از حمله چنگیز تا تشکیل دولت تیموری (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۵)، ص ۲۷۹.

^{۱۹} میرخواند، ص ۴۲۰.

بحران‌های جدی قرار گرفت.

بیماری غازان خان و از هم گسیختگی امور

در محرم سال ۷۰۳ قمری یعنی حدود سه ماه پس از محاکمهٔ یادشده، غازان خان فرمان تدارک دوبارهٔ لشکر و سلاح برای گرفتن انتقام شکست مرج‌الصفیر را صادر کرد.^{۲۰} تعبیر احمد تبریزی از ماجرا به گونه‌ای است که گویی غازان خان تصرف شام را به عنوان نتیجهٔ محاکمه و شرط صرف‌نظر کردن از مجازات بیشتر امرا تعیین کرده بود:

جوانبخت غازان، خداوند نام
از آن جست‌وجو شد، خواهان شام
به تبریز آمد دگر باره شاه
شب و روز در کار آوردگاه^{۲۱}

تدارک یکصدوپنجاه‌هزار سپاهی و بستن پل متحرک روی رودخانهٔ فرات از جمله مقدمات این کار بود.^{۲۲} بدیهی است که این تصمیم با توجه به شرایطی که حکومت ایلخانی در آن قرار داشت، تنها از سر خشم گرفته شده بود. در همین اثنا غازان خان در اثر یک بیماری زمین‌گیر شد. خواجهر رشیدالدین در ابتدا از بیماری او با عنوان «رمد» یاد می‌کند که نوعی عفونت و التهاب چشمی بود،^{۲۳} اما در توصیف مراحل بعدی این بیماری که حدود نه ماه بعد به مرگ غازان خان انجامید، او و نیز دیگر منابع اشاره‌ای به نوع بیماری وی، که به نظر می‌رسد دیگر محدود به چشم او نبوده‌است،^{۲۴} نمی‌کنند. توصیف احمد تبریزی هم گرچه نشان از شدت ناتوانی ایلخان مغول در اثر بیماری دارد، اما چیزی فراتر از یک کلی‌گویی نیست:

سرش درد می‌کرد و بیمار شد
چنان شد که یکباره از کار شد^{۲۵}

به هر روی مرحلهٔ نخست بیماری غازان خان که با داغ کردن دو موضع از بدن او به تجویز پزشکان ختایی همراه بود، حدود یک ماه طول کشید و موجب شد تا سفر زمستانی اردوی ایلخانی به سوی بغداد به تأخیر بیفتد.^{۲۶} در همین بین مراسم جشن ازدواج دختر غازان خان با شاهزادهٔ بسطام

^{۲۰} رشیدالدین، ج ۲، ص ۱۳۱۶.

^{۲۱} تبریزی، ص ۱۲۳ا.

^{۲۲} بیانی، ج ۳، ص ۱۰۱۴.

^{۲۳} رشیدالدین، ج ۲، ص ۱۳۱۶.

^{۲۴} بویل، ج ۵، ص ۳۷۱.

^{۲۵} تبریزی، ص ۱۲۳ا.

^{۲۶} رشیدالدین، ج ۲، ص ۱۳۱۶.

برادرزاده او (پسر اولجایتو) در تبریز برگزار شد.^{۲۷} بعد از آن و در حالی که غازان‌خان هنوز توان سواری نداشت و او را در محفه (کجاوه) نشانده بودند، راه بغداد در پیش گرفتند. اما کندی حرکت موجب شد تا با فرا رسیدن فصل سرما اردو در حدود همدان با بارش برف سنگین روبه‌رو شود. با این وضع، به جای بغداد کنارهٔ هولان موران (قرل اوزن) در جانب قزوین برای قشلاق در نظر گرفته شد.^{۲۸}

سپاه جهان را خداوند شد به نزدیکی کوه الوند شد
چنان برف بارید آن جایگاه که انباشت چون سنگ و فولاد راه
ز الوند آمد جهانگیر زود به نزدیک قزوین به هرجا که بود^{۲۹}

در چنین شرایطی و در حالی که غازان‌خان در اثر تشدید بیماری، روزبه‌روز تسلط خود بر امور را از دست می‌داد، بحران و آشفتگی در بخش‌های مختلف قلمرو ایلخانی و تدبیر امور بالا گرفت. بخشی از این بحران به زیاده‌ستانی‌های مالی برای پرکردن خزانه و تأمین هزینهٔ لشکرکشی پیش رو به شام مربوط می‌شد. دقیق‌ترین گزارش را در این مورد و صاف ارائه کرده‌است. از جمله آن که بنا به نوشتهٔ او بیست تومان بر شهر شیراز حواله رفت و سی تومان بر بغداد. حتی وجوهی که برای تدارک سفر حج در نظر گرفته شده بود، به نفع لشکر ضبط شد.^{۳۰} او ادامه می‌دهد که کار به دریافت کمک مالی از خواتین و بزرگان نیز کشیده شد و اموالی هم که برای خود او (وصاف) مقرر شده بود، به همین دلیل به دستش نرسید.^{۳۱} این گونه رفتارها زمینه‌ساز افزایش ناراضی‌ت‌ها از حکومت شد. چنان که در شیراز به طعنه گفته می‌شد که چرا پادشاه خزان و عساکر را در جبههٔ دوردست شام تلف می‌کند در حالی که شیراز عرصهٔ تاخت و تاز لشکر جغتاییان (به سرکردگی دوا، شاهزادهٔ جغتایی) است.^{۳۲} در واقع توجه بیش از حد غازان به شام موجب غفلت حکومت ایلخانی از نواحی شرقی و تزلزل حاکمیت آن در این مناطق شده بود.^{۳۳} همچنین بنابر یک روایت، تقنای فرمانروای

^{۲۷}. همانجا؛ احمد بن جلال‌الدین محمد فصیحی خوافی، مجمل فصیحی، تصحیح محمود فرخ، بخش سوم (مشهد، یاستان، ۱۳۴۱).

ص ۱۰.

^{۲۸}. رشیدالدین، ج ۲، ص ۱۳۱۷؛ غیاث‌الدین بن همام‌الدین الحسینی خواندمیر، حبیب السیر فی اخبار افراد بشر، ج ۳ (تهران):

کتابفروشی خیام، ۱۳۶۲، ص ۱۵۷.

^{۲۹}. تبریزی، ص ۱۲۳۸.

^{۳۰}. وصاف، ص ۴۱۴.

^{۳۱}. همان، ص ۴۱۵.

^{۳۲}. همان، ص ۴۱۷-۴۱۸.

^{۳۳}. اشپولر، ص ۱۰۹.

اردوی زرین نیز با مشاهده وضع نابه‌سامان حکومت ایلخانی در این ایام، درصدد حمله به قلمرو ایلخانی برآمد.^{۳۴}

شورش شاهزاده آفرنگ

ابهام در وضعیت جسمی غازان خان و تزلزل و اختلاف در اداره امور به حدی رسید که عده‌ای در تبریز به فکر به تخت نشاندن ایلخانی تازه افتادند. در حالی که اردوی ایلخانی همچنان در هولان موران مستقر بود و غازان خان در خلوتی «بر سبیل چهله»^{۳۵} به سر می‌برد، از تبریز خبر رسید که عده‌ای برآند تا شاهزاده آفرنگ فرزند گیخاتو را به جای غازان خان بر تخت ایلخانی بنشانند. رشیدالدین از این ماجرا با قید «حالتی عجیب» یاد کرده و توضیح می‌دهد که جمعی از مشایخ به سرکردگی پیریعقوب باغبانی (باغستانی) در شهر تبریز شهزاده آفرنگ را به سبب حب جاه و مال دعوت کردند تا کرامات خود را بر او ظاهر کنند.^{۳۶} خواندمیر اضافه می‌کند که جمعی از اهالی تبریز، مرید پیریعقوب شده بودند و او آشکارا به آفرنگ وعده پادشاهی داد.^{۳۷} چنان که پیداست این گزارش‌ها آگاهی چندانی از ماهیت و وسعت این حرکت سیاسی - فکری به دست نمی‌دهند. رشیدالدین در ادامه در مورد اعتقادات پیریعقوب و پیروان وی می‌گوید که آنها گرایش مزدکی داشتند،^{۳۸} اما گمان می‌رود که بیشتر باید آن را یک اتهام به‌شمار آورد.

مسأله پادشاهی آفرنگ تا آنجا بالا گرفت که یکی از مریدان پیریعقوب، به نام محمود، به اردوی ایلخانی آمد و مشغول تبلیغ به نفع وی شد. آن‌طور که رشیدالدین می‌گوید، محمود ضمن اشاره به ملاقات پیریعقوب با فردی که چهل گز بالا و پنج گز پهنا دارد، از موافقت درویشان و به قول خواندمیر «ولیاءالله» با پادشاهی شاهزاده آفرنگ خبر داد.^{۳۹} سعدالدین ساوجی که در این زمان مقام وزارت داشت، با دریافت این خبر بلافاصله وارد عمل شد و محمود پادشاه را دستگیر کرده، غازان خان را در جریان امر قرار داد. همزمان فردی به تبریز فرستاده شد تا افراد داخل در این توطئه را به اردو احضار کند. فرستاده ده روز بعد به همراه پیریعقوب، ناصرالدین، ایلچی خان بزرگ

^{۳۴} م. م. الرمزی، *تلفیق الاخبار و تلخیص الآثار فی وقایع قران و بلغار و ملوک التتار*، ج ۱ (تهران: سازمان خدمات شاهنشاهی، ۱۳۵۵)، ص ۴۹۵.

^{۳۵} رشیدالدین، ج ۲، ص ۱۳۱۸.

^{۳۶} همان، ج ۲، ص ۱۳۱۸.

^{۳۷} خواندمیر، ج ۳، ص ۱۵۷.

^{۳۸} رشیدالدین، ج ۲، ص ۱۳۱۹.

^{۳۹} همان، ص ۱۳۱۸؛ خواندمیر، ج ۳، ص ۱۵۷.

در تبریز، و دو نفر دیگر به نام‌های شیخ حبیب و سید کمال‌الدین به اردو بازگشت. رشیدالدین که خود با صدرالدین زنجانی (وزیر مقتول به امر غازان‌خان در سال ۶۹۸ق) میانه خوبی نداشته،^{۴۰} می‌کوشید تا به گونه‌ای شورش را به هواخواهان او نسبت دهد. او بدین منظور از یک سو شیخ حبیب یعنی یکی از افراد داخل در شورش را خلیفه شیخ رشید بلغاری معرفی می‌کند که شیخ مورد علاقه صدرالدین نیز بوده‌است و از سوی دیگر می‌گوید که سید کمال‌الدین از ملازمان صدرالدین بوده‌است.^{۴۱} غازان‌خان به رغم بیماری، رسیدگی به موضوع را شخصاً برعهده گرفت. منابع به مباحث مطرح‌شده در جریان این رسیدگی که می‌توانست روشنگر ابعاد و ماهیت ماجرا باشد، اشاره‌ای نکرده‌اند. به هر روی سرانجام پیریعقوب به مرگ محکوم شد و او را از بالای کوه به پایین انداختند؛ دیگران نیز به یاسا رسیدند.^{۴۲} اما شاهزاده آلفرنگ بخشیده و به خراسان فرستاده شد تا تحت نظر اولجایتو، برادر و ولیعهد غازان‌خان باشد.^{۴۳}

منابع در مورد این که آیا ناصرالدین، ایلچی خان بزرگ، نیز همدست شورشیان بوده و یا صرفاً به جهت مقام و منصب خود به اردو آمده بود، توضیحی ارائه نمی‌کنند. مبهم ماندن انگیزه‌ها و اهداف این شورش و خودداری از مجازات سخت آلفرنگ و یکی از امرا به نام آقبوقا که آلفرنگ او را عامل اصلی این حرکت معرفی کرده بود، می‌تواند به عنوان نشانه‌هایی از قرار نداشتن حکومت ایلخانی در موضع قدرت در این زمان تلقی شود. به خصوص آن که اولجایتو برادر و جانشین غازان در ابتدای حکومت خود آلفرنگ را که همچنان از حمایت تعدادی از امرای مغول مانند هورقوداق (ارغوداق) برخوردار بود، تهدیدی جدی برای خود یافت و او را به همراه تعدادی از امرا به قتل رسانید.^{۴۴} علاوه بر این در گزارش‌های مربوط به سرکوب شورش آلفرنگ هیچ اشاره‌ای به نقش آفرینی امرا و بزرگان مغول نشده‌است. در هر حال پس از پایان شورش آلفرنگ که رشیدالدین از آن با عنوان «فتح و ظفر» یاد می‌کند، به فرمان غازان‌خان در ابتدای جمادی‌الآخر (سال ۷۰۳ق)

^{۴۰} ناصرالدین منشی کرمانی، *نظام الاسحار من لطائف الاخبار در تاریخ وزرا*، تصحیح میرجلال‌الدین حسینی ارموی (تهران: اطلاعات، ۱۳۶۴)، ص ۱۱۲.

^{۴۱} رشیدالدین، ج ۲، ص ۱۳۱۹.

^{۴۲} حمدالله مستوفی می‌گوید که برخی را به ظاهر و برخی دیگر را به دارو کشند، حمدالله بن ابی‌بکر مستوفی قزوینی، تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوایی (تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۱)، ص ۶۰۵.

^{۴۳} رشیدالدین، ج ۲، ص ۱۳۱۹؛ مستوفی قزوینی، ص ۶۰۵.

^{۴۴} شهاب‌الدین عبدالله حافظ ابرو، *ذیل جامع التواریخ رشیدی*، به اهتمام خانباا بیانی (تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۰)، ص ۶۵؛ ابوالقاسم عبدالله بن محمد کاشانی (القاشانی)، *تاریخ اولجایتو*، به اهتمام مهین همبلی (تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴)، ص ۲۱. همچنین بنگرید به تحلیل بویل در این مورد، بویل، ص ۵۲۰.

به بهانه سالگرد تولد برادرزاده‌اش بایزید، جشنی در اردو برپا شد و در طی آن بار دیگر بخشش‌های فراوانی صورت گرفت. اکنون غازان که از خلوت بیرون آمده و وضع جسمانی‌اش نیز تا حدودی بهبود یافته بود، «روی به ترتیب امور مملکت و ضبط مصالح سلطنت آورد.»^{۴۵}

ارتقای جایگاه سعدالدین ساوجی: غلبه وزارت بر امارت

یکی از پیامدهای سرکوب شورش پیریعقوب و آلافرنگ، افزایش اختیارات و جایگاه سعدالدین ساوجی در حکومت بود که به جهت نقش مؤثر او در مدیریت و مهار شورش یادشده صورت گرفت. نکته قابل توجه در تحولات یک سال پایانی حکومت غازان خان و از جمله این شورش آن است که منابع برخلاف همیشه، هیچ اشاره‌ای به حضور امرا و اشراف مغول در جریان تحولات ندارند و تنها در پایان این یک سال و در هنگام توصیف مجلس وصیت غازان خان است که بار دیگر نام تعدادی از آنها به میان می‌آید. این وضع نشان می‌دهد که خشم و بی‌اعتمادی غازان خان نسبت به آنها به جهت شکست در شام هنوز برطرف نشده بود. در چنین فضایی است که حضور بلامنازع سعدالدین ساوجی در صحنه امور معنا می‌یابد. از این پس زمام همه امور عملاً به ساوجی سپرده شد. همچنین در اقدامی بی‌سابقه غازان خان دستور داد تا یک هزاره از لشکر مغول با توق و کهورگه، که از نشان‌های فرماندهی سپاه بود، به او واگذار شود.^{۴۶} خواندمیر از این تحول در ساختار تشکیلاتی حکومت ایلخانی با عنوان «جمع میان امارت و وزارت» یاد می‌کند.^{۴۷} به‌طور طبیعی این موضوع نمی‌توانست مورد رضایت امرا و سرداران مغول باشد که همواره درصدد مهار قدرت و نفوذ دیوانیان و در صورت امکان سلطه بر آنان بودند.

حدود دو ماه پس از پایان ماجرای آلافرنگ، اردوی ایلخانی در شعبان سال ۷۰۳ قمری از هولان موران به حرکت درآمد و بعد از چند روز وارد ساوه شد. در آنجا خواجه سعدالدین ساوجی وزیر به اتفاق حاکم شهر خواجه شرف‌الدین سعدان و پسرش خواجه شهاب‌الدین مبارکشاه که منشی ممالک و از ارکان دربار بود، به افتخار ورود غازان خان مجلس جشن باشکوهی ترتیب دادند. آنها هدایای فراوانی هم به همراهان سلطان تقدیم کردند.^{۴۸} آنچه که باز هم در این اوضاع جلب توجه می‌کند، میدان‌داری ساوجی و انزوای امرا و اشراف مغول است. بنابه برخی از روایات، غازان

^{۴۵} رشیدالدین، ج ۲، ص ۱۳۲۰.

^{۴۶} همان، ص ۱۳۲۱.

^{۴۷} خواندمیر، ج ۳، ص ۱۵۷.

^{۴۸} رشیدالدین، ج ۲، ص ۱۳۲۴-۱۳۲۳.

که اکنون تا حدودی بهبود یافته بود، عزم خراسان داشت و به احتمال برای سرعت بخشیدن به حرکت خود، حرم و بخش تدارکاتی اردو را در قلعه جوق در کنار سفیدرود به‌جا گذاشته بود.^{۴۹} با این حال به هدف وی از عزیمت به سوی خراسان اشاره‌ای نشده‌است.

به‌دنبال تصمیم برای رفتن به خراسان، اردو پس از توقفی چند روزه در ساوه به سوی ری حرکت کرد. در ری بار دیگر بیماری غازان شدت گرفت. فصیحی خوافی که علت تشدید بیماری را «مخالفت هوای ری» دانسته، از بخشش‌های تازه‌ی غازان‌خان به لشکریان و دیگر حاضران در اردو براساس مرتبه آنها خبر می‌دهد.^{۵۰} به نظر می‌رسد که این بخشش‌های مکرر برای جبران برخوردهای سخت و مجازات‌های پیشین امرا و لشکریان و جلب رضایت آنان برای تحولات بعدی و در رأس آنها تحقق مسأله‌ی جانشینی مطابق خواست غازان‌خان بوده باشد. اما نتیجه‌ی این اقدامات، خالی‌تر شدن خزانه‌ای بود که با زیاده‌ستانی پر می‌شد.

مرگ غازان و تأملی در باب علت آن

با تشدید بیماری غازان، اردوی ایلخانی به جای خراسان راهی قزوین شد اما در پی وخیم‌تر شدن وضع جسمانی او، به اجبار در پشکل‌دره، در نزدیکی قزوین، متوقف شد. غازان که اکنون مرگ خود را نزدیک می‌دید، دستور داد تا همه بزرگان برای تشکیل یک جلسه فراخوانده شوند. در اواخر ماه رمضان سال ۷۰۳ قمری مجلسی در پشکل‌دره برگزار شد و طی آن غازان بار دیگر بر جانشینی برادر خود، اولجایتو، تأکید کرد و از همه حاضرانی که وصاف و کاشانی اسامی آنها را یاد کرده‌اند، خواست تا به عملی شدن این وصیت کمک کنند.^{۵۱} پس از این مجلس عملاً غازان از صحنه تصمیم‌گیری کنار رفت و به قولی «اکثر اوقات خلوت اختیار می‌فرمود» و سرانجام در یازدهم شوال در همان جا از دنیا رفت.^{۵۲}

اخبار منابع درباره‌ی نوع بیماری غازان و علت مرگ او ناقص، مبهم و گاه متناقض است. رشیدالدین که خود در پزشکی مهارت داشته تنها یک بار و در نخستین اشاره به بیماری غازان، پیش از آغاز سفر به سوی بغداد می‌گوید که او به «رمد» یعنی نوعی عارضه‌ی چشمی دچار شده بود.

^{۴۹}. آقسرای، ص ۲۹۵؛ کاشانی، ص ۱۰؛ بویل، ص ۳۷۱.

^{۵۰}. فصیحی خوافی، ج ۳، ص ۱۱.

^{۵۱}. وصاف، ص ۴۵۶؛ کاشانی، ص ۴-۵. خواجه رشیدالدین اگرچه از احضار «تمامت امرا و خواص و مقربان و ارکان دولت و اعیان حضرت» در این مورد یاد کرده اما از نام بردن آنها خودداری کرده‌است که باز هم معنادار به‌نظر می‌رسد، رشیدالدین، ج ۲، ص ۱۳۳۴.

^{۵۲}. رشیدالدین، ج ۲، ص ۱۳۲۵؛ وصاف، ص ۴۵۸؛ کاشانی، ص ۵؛ فصیحی خوافی، ج ۳، ص ۱۱.

او در دو جای دیگر از جامع‌التواریخ اشاره‌هایی دربارهٔ بیماری غازان دارد: یکی در سال ۶۸۹ قمری یعنی پنج سال پیش از به سلطنت رسیدن او و حدود چهارده سال پیش از این تاریخ، که بدون هیچ توضیحی، از بیماری چهل روزه وی در اثر افراط در شراب‌خواری یاد می‌کند و دیگری نه سال بعد از آن و در سال چهارم فرمانروایی وی (۹۸۸عق) که از آن با همین عنوان «رمد» یاد کرده‌است و می‌گوید که از آن رهایی یافت.^{۵۳} وی از آن پس به مراحل تشدید یا تخفیف بیماری ایلخان در ماه‌های آخر زندگانی‌اش، حتی به همین اندازه هم آگاهی ارائه نکرده و فقط از تعابیر کلی چون «ضعف مزاج» استفاده می‌کند.

بدین ترتیب همان طور که جی. آ. بویل به‌درستی یادآور می‌شود، ادامهٔ بیماری غازان هر چه بوده، تنها التهاب چشم نبوده‌است.^{۵۴} دیگر منابع، از جمله منابع مملوک، غم و اندوه ناشی از شکست سپاه ایلخانی در جبههٔ شام را عامل رنجوری و سپس مرگ او دانسته‌اند.^{۵۵} ظاهراً برداشت احمد تبریزی از موضوع نیز به همین گونه‌است:

دو سه روز سختی و سستی کشید
ز اندوه آزاد شد، آرمید^{۵۶}
ابوالقاسم کاشانی نیز تنها با تعبیر مبهم «مرضی مهلک» به بیماری او اشاره می‌کند^{۵۷} و از میان پژوهشگران، استاد بیانی با این تحلیل که می‌توان آن را «دق کردن غازان» نامید، همراهی نشان داده‌است.^{۵۸} اما آنچه که تاکنون از سوی پژوهشگران جدی گرفته نشده، روایاتی است که خبر از مرگ غازان خان در اثر مسمومیت یا به‌عبارتی قتل وی می‌دهند. از منابع ایرانی تنها شبانکاره‌ای که کتاب خود را چندین سال پس از مرگ غازان نوشته، در خبری که گویا خود نسبت به درستی یا نادرستی آن یقین نداشته، می‌نویسد «گویند او را زهر داده بودند و العهده علی الراوی.»^{۵۹} چنین برخوردی با موضوع دست کم حاکی از شایع بودن آن در زمان نوشته شدن

^{۵۳}. رشیدالدین، ج ۲، ص ۱۳۱۶، ۱۲۸۹، ۱۲۲۴.

^{۵۴}. بویل، ص ۳۷۱.

^{۵۵}. مستوفی قزوینی، ص ۶۰۵؛ صلاح‌الدین خلیل بن ابیک صفدی، کتاب الوافی بالوفیات، باعتناء س. دیدرینخ، الجزء الرابع (فیسبدان: دار النشر فرانزاشتاینر، ۱۳۹۴/۱۹۷۴)، ص ۳۶۱؛ ملک مؤید عمادالدین ابی‌الفداء، تاریخ ابی‌الفداء (المختصر فی اخبار البشر)، علق علیه و وضع حواشیه محمود دیوب، الجزء الثاني (بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۹۹۶/۱۴۱۷)، ص ۳۹۰؛ زین‌الدین عمر بن مظفر ابن‌الوردی، تاریخ ابن‌الوردی، الجزء الثاني (بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۹۹۶/۱۴۱۷)، ص ۲۴۵؛ ابن حجر العسقلانی، الدرر الکامنه فی اعیان المائنه القائمه، السفر الثالث (بیروت: دار الجیل، بی‌تا)، ص ۲۱۴؛ الرمزی، ج ۱، ص ۴۹۵.

^{۵۶}. تبریزی، ص ۳۶۱.

^{۵۷}. کاشانی، ص ۹۵.

^{۵۸}. بیانی، ج ۳، ص ۱۰۱۴.

^{۵۹}. محمد بن علی بن محمد شبانکاره‌ای، مجمع الانساب، تصحیح میرهاشم محدث (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳)، ص ۲۶۹.

کتاب مجمع الانساب است.

در منابع مملوک مسألهٔ مسمومیت و به قتل رسیدن غازان با تکرار و توضیح بیشتری همراه است. ذهبی (۷۴۸-۷۷۳ق) در یکی از آثار خود تنها به مسمومیت او اشاره کرده،^{۶۰} اما در اثر دیگر خود توضیح می‌دهد که بنا به قول مشهور او در اثر سمی بودن دستمالی که از آن استفاده می‌کرد، هلاک شد.^{۶۱} البته این احتمال هست که ذهبی این موضوع را با کیفیت مرگ ابوسعید آخرین ایلخان مغول که دقیقاً به همین ترتیب به قتل رسید،^{۶۲} اشتباه کرده باشد. ابن شاکر که اثر خود را بعد از ذهبی نوشته نیز ضمن تکرار این خبر، تأکید می‌کند که دربارهٔ چگونگی مرگ غازان اختلاف نظر زیادی وجود دارد.^{۶۳} ابن حجر عسقلانی مورخ دیگر مملوک نیز علاوه بر اشاره به تأثیر شکست مرج الصفر بر وضع جسمانی غازان، به مسمومیت وی به عنوان خبری مشهور اشاره کرده است.^{۶۴} ابن کثیر نیز در اواسط قرن هفتم قمری فقط به کلیت موضوع مسمومیت او به نقل از دیگران (یُقال) اشاره می‌کند.^{۶۵} آمیتای پریس ضمن همراهی با ملویل و اشیپولر در مشکوک خواندن اعتبار منابع مملوک در این باره، معتقد است که مرگ غازان‌خان در اثر عامل طبیعی و تأثیرات درازمدت شراب‌خواری او بوده است.^{۶۶}

با این حال به نظر نویسندهٔ این مقاله نمی‌توان اخبار مربوط به مسمومیت غازان را به‌آسانی و به‌کلی نادیده گرفت. در این مورد ضروری است به رفتارهای غازان با دولتمردان و تصمیمات ناشی از خشم و یا سردرگمی او توجه بیشتری شود. نارضاایتی‌های موجود در دربار ایلخانی، به خصوص از جانب امرا و اشراف مغول که در این زمان عملاً از صحنه کنار گذاشته شده بودند، مخالفت‌هایی که با بعضی سیاست‌های غازان به ویژه در زمینهٔ لشکرکشی‌های

^{۶۰} حافظ شمس‌الدین ابی عبدالله ذهبی، *دول الاسلام* (بیروت: موسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۹۸۵/۱۴۰۵)، ص ۴۰۱.

^{۶۱} حافظ شمس‌الدین ابی عبدالله ذهبی، *ذیل تاریخ الاسلام*، اعتنی به مازن بن سالم باوزیر (ریاض: دار المعنی للنشر و التوزیع، ۱۹۹۸/۱۴۱۹)، ص ۴۷. ریون آمیتای پریس به نقل از منابع مملوک می‌گوید این کار توسط همسر او بولغان خاتون انجام شده بود: R. Amitai Preiss, "Ghazan Khan Mahmud," www.iranica.com/articles/ghazan-khan-mahmud. Accessed: 15/09/2010.

^{۶۲} اقبال آشتیانی، ص ۳۶۵.

^{۶۳} محمد ابن شاکر الکتبی، *فوات الوفيات و الذیل علیها*، تحقیق دکتر احسان عباس، المجلد الرابع (بیروت، دار صادر، بی‌تا)، ص ۵۰۹.

^{۶۴} ابن حجر العسقلانی، ج ۳، ص ۲۱۴.

^{۶۵} الامام الحافظ ابی الفداء اسماعیل ابن کثیر، *البدایه و النهایه*، الجزء الرابع عشر (بیروت: دار الاحیاء التراث العربی و موسسه التاريخ العربی، ۱۹۹۳/۱۴۱۳)، ص ۳۴.

^{۶۶} Preiss, Ibid.

مکرر به شام (که قرار بود بار دیگر تکرار شود)، وجود داشت، از این جمله‌اند. حتی فردی چون رشیدالدین نیز در این زمان نگرانی‌های خاص خود را نسبت به غازان خان داشت که به جز رقابت با افرادی چون سعدالدین ساوجی که اکنون رشته همه امور در دست او متمرکز شده بود، شامل موارد دیگری مانند تصمیم غازان خان برای تغییر مذهب از تسنن به تشیع نیز می‌شد که رشیدالدین با آن مخالف بود. توضیح آن که او پیش از واپسین لشکرکشی به شام با دیدن تمایل جدی غازان برای رسمیت دادن به تشیع، از وی خواسته بود این کار را پس از پایان لشکرکشی انجام دهد.^{۶۷} بنابراین اکنون می‌باید نگران پیگیری موضوع از سوی غازان خان بوده باشد.

نتیجه‌گیری

به‌رغم اهمیت دوره فرمانروایی غازان خان در تاریخ ایران دوره ایلخانی، تحولات یک سال پایانی حکومت او از بسیاری جهات متفاوت بود. در این یک سال که با شکست سنگین سپاه ایلخانی در نبرد مرج‌الصفر آغاز شد، غازان خان که به‌شدت دچار بیماری شده بود، بسیاری از خصلت‌ها و توانمندی‌های قبلی خود را از دست داد و حکومت ایلخانی با مشکلات و چالش‌های مختلفی روبه‌رو شد. مورخان نیز رویدادهای این یک سال را به اختصار و همراه با ابهام مورد بحث قرار داده‌اند. بحران تصمیم‌گیری در عرصه‌های سیاسی - نظامی، مشکلات مالی و ناآرامی‌های سیاسی (مانند شورش آلافرنگ)، انزوای سرخوردگی عده‌ای از اشراف و امرای مغول و بروز تغییراتی در ساختار قدرت از جمله تحولات این یک سال بودند. در پی این وضع انجام بسیاری از اقدامات اصلاحی در حاشیه قرار گرفت و بدین ترتیب رونق و شکوفایی نسبی که با روی کار آمدن غازان خان آغاز شده بود، پیش از مرگ وی در معرض تهدید قرار گرفت. بر همین مبنا شاید نتوان بیماری و مرگ غازان خان در چنین شرایطی را موضوعی کاملاً طبیعی دانست و باب بررسی در باره آن را همچنان گشوده نگه داشت.

^{۶۷}. کاشانی، ص ۹۵.

کتابنامه

آقسرای، محمود بن محمد. تاریخ سلاجقه (مسامرة الاخبار و مسایرة الاخيار). به اهتمام و تصحیح عثمان توران. تهران: اساطیر، ۱۳۶۲.

ابن حجر العسقلانی. الدرر الكامنه فی اعیان المأته الثامنة. السفر الثالث. بیروت: دار الجیل، بی تا.

ابن الوردی، زین الدین عمر بن مظفر. تاریخ ابن الوردی. الجزء الثاني. بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۹۹۶/۱۴۱۷.

ابی الفداء، ملک مؤید عمادالدین. تاریخ ابی الفداء (المختصر فی اخبار البشر). علق علیہ و وضع حواشیه محمود دیوب. الجزء الثاني. بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۹۹۶/۱۴۱۷.

ابن شاکر الکتبی، محمد. فوات الوفيات و الدلیل علیها. تحقیق دکتر احسان عباس. المجلد الرابع. بیروت: دار صادر، بی تا.

ابن کثیر، الامام الحافظ ابی الفداء اسماعیل. البدايه و النهايه. الجزء الرابع عشر. بیروت: دار الاحیا التراث العربی و مؤسسه التاريخ العربی، ۱۹۹۳/۱۴۱۳.

اشپولر، برتولد. تاریخ مغول در ایران. ترجمه محمود میرآفتاب، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.

اقبال آشتیانی، عباس. تاریخ مغول از حمله چنگیز تا تشکیل دولت تیموری. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۵.

بویل، جی. آ. «تاریخ سیاسی و دودمانی ایلخانان». تاریخ ایران کمبریج. ج ۵. ترجمه حسن انوشه. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۶. صص ۳۹۱ - ۲۸۹.

بیانی، شیرین. دین و دولت در ایران عهد مغول. ج ۲ و ۳. تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۱ و ۱۳۷۵.

تبریزی، احمد. شهنشاهنامه. نسخه خطی شماره ۰۲۶۴۰۲۲۷۸، مجموعه اداره شرقی و هند، کتابخانه موزه بریتانیا.

حافظ ابرو، شهاب‌الدین عبدالله. ذیل جامع التواریخ رشیدی، به اهتمام خانبابا بیانی. تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۰.

خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین حسینی. حبیب السیر فی اخبار افراد بشر. ج ۳. تهران: کتابفروشی خیام، ۱۳۶۲.

ذهبی، حافظ شمس‌الدین ابی عبدالله. دول الاسلام. بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۹۸۵/۱۴۰۵.

ذهبی، حافظ شمس‌الدین ابی عبدالله. ذیل تاریخ الاسلام. اعتنی به مازن بن سالم باوزیر. ریاض: دار المغنی للنشر و التوزیع، ۱۹۹۸/۱۴۱۹.

رشیدالدین فضل‌الله همدانی. جامع التواریخ. تصحیح و تحشیه محمد روشن و مصطفی موسوی. ج ۲. تهران: البرز، ۱۳۷۳.

الرمزی، م. م. تلفیق الاخبار و تلفیق الآثار فی وقایع قزآن و بلغار و ملوک التتار. ج ۱. تهران: سازمان خدمات شاهنشاهی، ۱۳۵۵.

شبانکاره‌ای، محمد بن علی بن محمد. مجمع الانساب. تصحیح میرهاشم محدث. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.
 صفدی، صلاح‌الدین خلیل بن ایبک. کتاب الوافی بالوفیات. باعتناء س. دیدرینخ. الجزء الرابع. فیسیادن: دار النشر
 فرانزاشتاینر، ۱۳۹۴/۱۹۷۴.

فصیحی خوافی، احمد بن جلال‌الدین محمد. مجمل فصیحی. تصحیح و تحشیه محمود فرخ. بخش سوم.
 مشهد: باستان، ۱۳۴۱.

کاشانی (القاشانی)، ابوالقاسم عبدالله بن محمد. تاریخ اولجاتو. به اهتمام مهین همبلی. تهران: علمی و فرهنگی،
 ۱۳۸۴.

مرتضوی، منوچهر. مسائل عصر ایخانان. تهران: آگاه، ۱۳۷۰.

مستوفی قزوینی، حمدالله بن ابی‌بکر. تاریخ گزیده. به اهتمام عبدالحسین نوایی. تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۱.
 منشی کرمانی، ناصرالدین. نسائم الاسحار من لطائم الاخبار در تاریخ وزرا. تصحیح میرجلال‌الدین حسینی
 ارموی. تهران: اطلاعات، ۱۳۶۴.

مورگان، دیوید. مغول‌ها. ترجمه عباس مخبر. تهران: مرکز، ۱۳۷۱.

میرخواند، محمد بن سید برهان‌الدین. تاریخ روضه الصفا. ج ۵. تهران: مرکزی، خیام و پیروز، ۱۳۳۹.

نورالدین اژدری. غازان‌نامه منظوم. به کوشش محمود مدبری. تهران: بنیاد موقوفات افشار، ۱۳۸۱.

وصاف الحضرة شیرازی، فضل‌الله بن عبدالله. تاریخ وصاف الحضرة. تهران: کتابخانه ابن‌سینا و کتابخانه جعفری
 تبریزی، ۱۳۳۸.

Preiss, R. Amitai. "Ghazan Khan Mahmud." www.iranica.com/articles/ghazan-khan-mahmud, 15/09/2010.